

## سخن مترجم

۱. احتمالاً پیش از تاب‌آوری، ناپایداری بود و پیش از دوام، پراکندگی و ازهم‌پاشیدگی؛ این‌ها را تصاویر سال‌های ابتدای جوانی‌ام یادآوری می‌کنند، آن زمان که هنوز هیچ‌یک از آن‌ها، چه پایداری و چه ناپایداری، چه تداوم و چه انهدام، بدل به مفهوم، به سازه‌ای نظری نشده بودند و به شکلی غریزی لمس و درک می‌شدند. ماندگارترین تصویر از آن سال‌ها تصویر تجزیه و پراکندگی یک سرزمین، یک اقلیم است، تصویر بی‌رحمی نیروهای طبیعت: آب، باد و خاک در فیلم آب، باد، خاک امیر نادری. سرزمین فیلم نادری که بی‌نام‌ونشان بود و می‌توانست همین دور و برمان یا کمی دورتر باشد، ویران‌شهر مجسم بود: دریاچه خشک شده بود و جمعیت پراکنده، زمین از تشنگی ترک خورده بود و سطل‌ها و ظرف‌ها و کتری‌ها، همه‌ی منسوجات و مصنوعات، بی‌صاحبان‌شان، بی‌سازندگان‌شان، رها در گوشه‌ای از خاک تنها و بی‌مصرف افتاده بودند. پسرک، حیران و آشفته، در جستجوی خانواده می‌دوید و می‌دوید و چیزی جز تباهی و بقایای حیوانات تلف شده نصیبش نمی‌شد. آب، باد، خاک ناپایداری یک سرزمین، تاب‌نیاوردن و تسلیم شدن آن بود. باد بی‌وقفه می‌وزید و خشکی و تنهایی و درماندگی را بر صورت پسرک، بر صورت مخاطب، بر من، می‌کوبید.

در همان سال‌های جوانی، دو سه سال بعدترش شاید، بار دیگر همین احساس، همین انزوا را در پهنه‌ی تصویر، در گستره‌ی تصور تجربه کردم: این بار در مواجهه با پ مثل پلیکان. پرویز کیمیای که سال‌ها قبل تراز آب، باد، خاک ساخته شده بود و همراه با پیرمردی رنجور و فراموش شده، در قلعه‌ای ویران روزگار می‌گذراند. زمین لرزه‌ای قلعه‌ی سابق بر این شکوهمند را ویران و از ساکنان پیشینش تهی کرده بود و اکنون تنها ساکنش آسید علی میرزا بود. او تنهایی یک پیرمرد در بی‌اعتنایی دیگرانسان‌ها و تنهایی یک سرزمین در بی‌رحمی طبیعت بود. می‌دانستم که پایان هر دو فیلم، فرجام پسرک آب، باد، خاک و پیرمرد پ مثل پلیکان ربطی به واقعیت، به این جا و اکنون نداشت. پسرک نومیدانه بر زمین خشک می‌کوبید و تصویر او در همراهی با سمفونی پنجم بتهوون برش می‌خورد به آب، به آبی که از هر سو، از همه جا می‌جوشید و بیابان دریا می‌شد. پیرمرد هم، از آن سو، رخت سفید بر تن، خرابه را به قصد باغ گلشن و دیدار با پلیکان ترک می‌کرد، تن به آب می‌زد و خود را در رؤیای سپیدی و پاکی پلیکان غرق می‌کرد.

رستگاری آن دو موهبت داستان، هدیه‌ی سینما بود و هر دو فیلم با تصاویر آهسته‌ی پایانی‌شان بر این معجزه‌ی خیالی، بر این خیال‌رهای بخش‌بخش صحنه می‌گذاشتند. با آن‌ها می‌شد استعاره‌ی خشکسالی و زمین لرزه را به سلامت پشت سر گذاشت اما برای واقعیت خشکسالی و زمین لرزه نمی‌شد کاری کرد، نمی‌شد تنها به رحمت آفریننده و قدرت اعجاز او در لحظه‌ی آخر امید بست، نمی‌شد تهدیدهای بیرونی و درونی طبیعت را به دست تقدیر سپرد و دعاگو بود. واقعیت و مصائب هولناکش بسی سخت‌تر و پیچیده‌تر از جهان قصه و تمثیل بود، و برای نجات، برای گذار از ناپایداری به پایداری، از تسلیم به تاب‌آوری، به چیزهای بیشتری نیاز بود، چیزهایی از جنس باور فردی و عمل جمعی؛ این‌ها البته تضمین‌پیزی، و حتمیت غلبه بر مصائب و جراحت‌ها نیستند، اما تنها دارایی ساکنان یک شهر و مردمان یک سرزمین محسوب می‌شوند. در تاریخ فجایع بشری و انهدام شهرها، چه بسیار رنج‌ها و تلاش‌های جمعی آدمیان که بدون پشتیبانی عزم و اقتداری از سوی حکومت‌ها و رژیم‌های سیاسی هدر رفته‌اند و چه بسیار برنامه‌ها و بودجه‌های کلان دولتی و سازمانی که با بی‌عملی و انفعال شهروندان هزر رفته‌اند. با کمک تقدیر و امداد‌های غیبی شاید بتوان تاریخ یک فاجعه و پشت‌سر گذاشتن آن را به شیوه‌ای معکوس و

سال‌ها بعد از واقعه روایت کرد اما به مدد آن‌ها قطعاً نمی‌توان آن فاجعه و دوران پس از آن را زندگی کرد.

۲. چند ماهی از آتش‌سوزی و ریزش ساختمان پلاسکو تهران می‌گذشت که شهر از نو را شروع کردم. هنوز چیز چندانی از ترجمه‌ی مقاله‌های انتخابی نگذشته بود که ابتدا زمین‌لرزه‌ی مهیب کرمانشاه از راه رسید و کمی بعد زمین‌لرزه‌ی ملارد. در حالی که در بهت و اندوه از راه دور حادثه‌ی اول بودیم، دومی خودمان و خانه‌هایمان را از نزدیک‌ترین فاصله لرزاند. از همان نخستین دقایق پس از زلزله، یاد پراکندگی و آشفتگی سرزمین آب، باد، خاک افتادم. چهره‌ی شبانه‌ی شهر را دود آکنده بود، خیابان‌ها و بزرگراه‌ها پراز ماشین بودند و پمپ‌بنزین‌ها در انتظار صفی طولیل از متقاضیان فرار. به کجا؟ به هر سو. جایی غیر از این‌جا، غیر از خانه و خیابان و شهرمان. بچ‌بچه‌های شبانه گوش به گوش، خانه به خانه بزرگ‌تر و بلندتر می‌شد و شایعه‌ی شهر را پرمی‌کرد. خبری از مقاومت و عمل جمعی نبود، ترس و بی‌اعتمادی حرف اول را می‌زد. شهر با آنچه در آن ماه‌ها از تاب‌آوری می‌خواندم و می‌دیدم، فاصله‌ای بعید داشت و ساکنان و حاکمانش گویی با اصول و الزامات عملی آن، یکسریبگانه بودند. پیش از همه، این شامل خودم هم می‌شد. به عنوان دانشجوی تمام‌وقت و معلم پاره‌وقت شهرسازی دستم خالی بود و شهر از نو پیش از دیگران می‌بایست به خودم چیزی می‌آموخت. حالا دیگر لمس و درک غریزی کافی نبود، بلکه برای درک سازوکار و چگونگی مواجهه‌ی شهرها در برابر فاجعه می‌باید تاب‌آوری را در قامت یک مفهوم و روایت تاب‌آوری شهرها را در قالب یک تاریخ دنبال می‌کردم. شهر از نو شامل مجموعه مقالاتی است که هر یک به سهم خود به درک این قامت مفهومی و این قالب تاریخی کمک می‌کنند.

هر شرح و توضیحی درباره‌ی فاجعه و تاب‌آوری، معانی، اشکال، اصول و مضامین هریک از آن‌ها، در این مجال اندک، بیهوده و گزاف خواهد بود. مقاله‌ی ورودی و پایانی کتاب، هر دو به قلم مشترک لارنس جی. ویل و توماس جی. کامپانلا، مبسوط و دقیق این مضامین و اصول را کاویده‌اند. برای خواننده‌ی عجول، برای کسی که فقط در پی سردرآوردن از رئوس اصلی و نکات کلیدی بحث باشد، احتمالاً مطالعه‌ی همین دو مقاله راهگشا خواهد بود اما قطعاً چیزی کلیدی را از دست خواهد داد که شاید مهم‌ترین ویژگی کتاب حاضر باشد: زندگی و تاریخ یک مفهوم، بدین معنا که چطور،

در چه شرایطی و با توسل به چه روایت‌هایی، شهرها و ساکنان‌شان موفق شده‌اند شکل‌های مختلف فاجعه را در طول تاریخ تاب بیاورند و بعد از تحمل دوره‌ای تلخ و جراحت بار از ناکامی‌ها و خم شدن‌ها و فرو ریختن‌ها، دوباره قد راست کنند. شش مقاله‌ی میانی این کتاب با پیش کشیدن تاریخ انضمامی و مشخص مردمان، حکومت‌ها، مدیریت‌ها و شهرها، تاب‌آوری را در گذر سال‌ها می‌کاوند و قامت مفهومی آن را در قالب و گستره‌ی تاریخ می‌خوانند.

مقاله‌ی کوین ژرواربو با پیش کشیدن دو مثال کلاسیک آتش‌سوزی سال ۱۸۷۱ شیکاگو و زمین‌لرزه‌ی سال ۱۹۰۶ سان‌فرانسیسکو، داستان استقامت شگفت‌انگیز شهرهای آمریکایی در مواجهه با انواع و اقسام آتش‌سوزی‌ها و سیل‌ها و زمین‌لرزه‌ها و جنگ‌ها را روایت می‌کند. او با طرح مفهوم «تخیل روایی»، نشان می‌دهد که فاجعه برای مردم این کشور نه نشانه‌ی ناامیدی، که همواره محرکی برای پیشرفت در طول تاریخ بوده است. به باور او، فاجعه برای آمریکایی‌ها نه یک رویداد تصادفی یا اتفاقی گذرا، که داستانی متلاطم و پرمعنا و عبرت‌آموز است؛ داستانی که به‌رغم همه‌ی شاخ‌وبرگ‌ها و تفاوت‌هایش از مکان و حادثه‌ای به مکان و حادثه‌ای دیگر، واجد یک اصل ذاتی مشترک است: پایانی خوش و باورپذیر؛ همان عاملی که می‌تواند بازماندگان را آرام و شاهدان فاجعه را به کار و ساخت دوباره دعوت کند. مقاله‌ی ژرواربو، بیش از هر چیز، بر این تأکید دارد که چطور فجایع نیازمند روایت‌ها هستند تا معنادار شوند و چطور روایت‌ها نیز متقابلاً متکی به فجایع هستند.

مقاله‌ی مکس پیچ با نشان دادن حملات یازده سپتامبر در دل تاریخ متلاطم و سرشار از ویرانی و بازسازی نیویورک و با در هم آمیختن واقعیت و فانتزی این شهر، نشان می‌دهد که چطور نیویورک هرروز و هرشب در واقعیت و در تصویر، در زندگی روزمره و در قلمروی بازنمایی، بی‌وقفه تخریب و از نو زاده می‌شود. او غرق در میان فیلم‌ها و رمان‌های علمی-تخیلی، عکس‌ها، نقاشی‌ها، هنرهای گرافیکی، آگهی‌های تلویزیونی، کارت‌پستال‌ها، کارتون‌ها و نرم‌افزارهای کامپیوتری، تاریخ ویرانی و تولد دوباره‌ی نیویورک را دهه به دهه و مورد به مورد روایت می‌کند. مرز میان فانتزی‌ها و کابوس‌ها با وقایع هولناک به مویی بند است و دور نیست روز و لحظه‌ای که نمادهای درخشان یک شهر و یادمان‌های تاریخی‌اش به مکان‌هایی شعله‌ور و هراس‌انگیز بدل شوند.

شهر دوپاره، بازسازی دوپاره و تاب‌آوری دوپاره موضوع مقاله‌ی برایان لُد است. او با پژوهش گسترده‌اش مخاطب را به دوران جنگ سرد و شهری می‌برد که جدل‌های ایدئولوژیک به دو بخش جداافتاده تفکیک‌ش کرده بودند. کدام بخش وارث و حافظ فرهنگ ملی آلمان بود: شرق یا غرب؟ هر دو در پی احیای میراث ملی‌ای بودند که به‌ظاهر به دست نازی‌ها تحریف شده بود اما با دورویه، دو استراتژی و دو ایدئولوژی کاملاً متفاوت. مقاله‌ی لُد تاب‌آوری و بازسازی را در کارزار نمادین جنگ سرد احضار می‌کند و تأثیر نیروهای کلان سیاسی بر معماری و برنامه‌ریزی شهری را نشان می‌دهد. تاریخ و مفهوم تاب‌آوری در برلین بیش از هر چیز وابسته به برپایی دیواری است که در عمر تقریباً سی ساله‌اش امکان هر گونه اتحاد یا وحدت را از میان برده بود.

مقاله‌ی جَسپر گُلدمن داستان بازسازی ورشو توسط صاحبان تازه‌اش، حاکمان رژیم کمونیستی، را بازگو می‌کند. ویرانی ورشو بهترین فرصت برای ساخت یک پایتخت سوسیالیستی و بازتعریف هویت لهستانی در پیوند و همراهی با اصول سوسیالیستی بود. از این لحاظ، دوره‌ی موسوم به «رنالیسم سوسیالیستی» دوره‌ای کم‌نظیر در تاریخ تاب‌آوری و بازیابی شهرها در قرن بیستم است: این‌که چطور ایدئولوژی یک حزب می‌تواند تمام برنامه‌ی دوباره‌سازی یک شهر را تحت‌الشعاع قرار دهد. سیاست کلی حزب کمونیست در مواجهه با هسته‌ی تاریخی آسیب‌دیده‌ی شهر نه مرمت موبه‌موی آن، که بیشتر گونه‌ای بازسازی به‌دقت ویرایش‌شده مطابق با آموزه‌های رنالیسم سوسیالیستی بود. اصطلاح بازسازی گزینشی که بعدها به کرات در مکان‌ها و موقعیت‌های دیگر به کار گرفته شد، محصول همین دوران است. مقاله‌ی گُلدمن تاب‌آوری مردمان لهستان را در برابر ایدئولوژی بیگانه‌ی حزب حاکم قرار می‌دهد و نشان می‌دهد که در صورت عدم همسویی این دو، چه بسیار سرمایه و انرژی و برنامه هدر خواهد رفت.

اما تعارض عمیق‌تر میان خواست بازماندگان و شاهدان یک فاجعه با برنامه‌های بازسازی قدرت حاکم را باید در نمونه‌ی تراژیک گرنیکا جستجو کرد، آن‌جا که همان مردی که دستور به ویرانی شهر داده بود، بلافاصله برنامه‌ی بازسازی آن را نیز آغاز کرد، به خیال این‌که با دوباره‌سازی کالبدی و سریع شهری می‌تواند خاطره‌ی فرهنگ باسکی را برای همیشه در زیر آوارهای شهر قدیمی دفن کند. با فرمان ژنرال فرانکو، بازیابی گرنیکا برای دهه‌ها در جریان بود اما هیچ امکانی برای سوگواری ساکنان شهر وجود نداشت.

جولی بی. کِرشبام و دزیره سیدروف در پژوهش تحسین برانگیزشان همین تاب آوری تکه تکه‌ی گرنیکا را به بحث گذاشته‌اند، وقتی ساختمان‌ها از نو برپا می‌شوند اما التیامی در کار نیست و تروما، عمیق و دامنه‌دار، نسل به نسل منتقل می‌شود و پیش می‌آید. مقاله با پیش کشیدن دو مفهوم تاب آوری عاطفی و تاب آوری فرهنگی بر اهمیت خاطره و یادسپاری از یک سو و نمادها و سنت‌ها از دیگر سو تأکید می‌کند و معنای راستین بازیابی را در تحقق همه جانبه‌ی سویه‌های تاب آوری (کالبدی، عاطفی و فرهنگی) می‌جوید.

و سرانجام ویلیام فولتن با تغییر مقیاس از شهر به سمت اجتماعات محلی و تأکید روی شورش‌ها و ناآرامی‌های داخلی بر قسمت تازه‌ای از تاب آوری نور می‌تاباند. در این جا، قربانیان و خاطیان در مجاورت یکدیگر زندگی می‌کنند، خشونت اغلب درون محله‌های محنت زده اتفاق می‌افتد و بازیابی نه تنها مستلزم بهبود خرابی‌های کالبدی، که فراتر، نیازمند رفع بی‌اعتمادی‌های عمیق و ریشه‌دار است. نمونه‌ی پژوهشی فولتن لس آنجلس، محدوده‌ی ساوث سنترال و ناآرامی‌های مدنی سال ۱۹۹۲ است. به باور او، تاب آوری لس آنجلس از اساس متفاوت با تاب آوری شهرهای قدیمی است؛ لس آنجلس شهرانرژی‌های پایان ناپذیر و جریان‌های بی‌وقفه‌ی جمعیتی و مالی است؛ شهری که به رغم همه‌ی تغییر و تحولات همچنان پابرجاست، بی آن‌که خود بخواهد یا اصراری بر آن داشته باشد.

تمامی مقالات شهرزاد نو برگرفته از کتاب شهرهای تاب آور: چطور شهرهای مدرن از فاجعه جان سالم به در می‌برند ویراسته‌ی لارنس جی. ویل و توماس جی. کامپانلا (انتشارات دانشگاه آکسفورد، ۲۰۰۵) است. آشنایی با کتاب به لطف همسرم، الهام خشه‌چی، اتفاق افتاد و همومشوق اصلی ترجمه‌ی کار بود. از او ممنونم. باید از سرکار خانم دکتر رؤیا پورآذر تشکری ویژه کنم. با دقت و وسواسی کمیاب متن را خواند، ویرایش کرد و نکاتی ارزشمند را در ترجمه‌ی کار یادآور شد.

نوید پورمحمدرضا

زمستان ۱۳۹۷

فصل اول

## شهرها دوباره به پامی خیزند

لارنس جی. ویل، توماس جی. کامپانلا

کسی که ضرب‌المثل مشهور لاتین «و این چنین به سر می‌رسد شکوه و زیبایی جهان» را نوشته است، احتمالاً شهرساز نبوده. بسیاری از شهرها در طول تاریخ ویران شده‌اند - چپاول شده یا به لرزه درآمده‌اند، گاه سوخته گاه بمباران شده‌اند، زمانی زیر آب رفته و زمانی قحطی کشیده‌اند، فصلی رَدّ تشعشعات رادیواکتیو را به خود دیده‌اند و فصلی هجوم فساد و آلودگی را - اما هر طور شده همچون ققنوس افسانه‌ای، از نو برخاسته‌اند. بنا به یک مطالعه‌ی جامع و دقیق آماری، در خلال سال‌های ۱۱۰۰ تا ۱۸۰۰ میلادی، تنها ۴۲ شهر در سرتاسر جهان بعد از ویرانی برای همیشه به حال خود رها شدند. (۱) در مقابل، شهرهایی همچون بغداد، مسکو، حلب، مکزیکوسیتی و بوداپست در فاصله‌ی این سال‌ها بین شصت تا نود درصد جمعیت‌شان را بر اثر جنگ از دست دادند اما دوباره ساخته شدند و رونق یافتند. حدوداً از سال ۱۸۰۰ به بعد این جنس تاب‌آوری<sup>۱</sup> بدل به یک امر مسلم<sup>۲</sup> بیش‌وکم همگانی در میان سکونت‌گاه‌های شهری



اقصی نقاط جهان شد. مقاومت و ایستادگی نیروی زندگی شهری الهام‌بخش یکی از معروف‌ترین اشعار رادیاورد کیپلینگ بود:

عمر شهرها و تاج و تخت‌ها و قدرت‌ها / از دریچه‌ی چشم زمان

به بلندای عمر گل‌هاست / که هر روز می‌میرند.

اما همان‌گونه که جوانه‌های نو / نویدبخش سرور مردمانی جدیدند

از دل خاک تهی و مغفول / شهرها دوباره به پا می‌خیزند. (۲)

به‌رغم گفته‌ی کیپلینگ موارد استثنا هم وجود دارند. یکی از آن‌ها شهر سنت پیر در جزیره‌ی مارتینیک است. این شهر که روزگاری به «پاریس مجمع‌الجزایر آنتیل» مشهور بود، در هشتم مه سال ۱۹۰۲ بر اثر فوران آتش‌فشان کوه پله، زیر سیل گدازه‌های آتشفشانی دفن شد. نزدیک به سی هزار نفر از ساکنان و بازدیدکنندگان تلف شدند و فقط یک مرد نجات پیدا کرد: یک زندانی در حبس انفرادی. (۳) سنت پیر یک شهر تاب‌آور نبود اما نمونه‌هایی مثل سنت پیر و دیگر شهرهایی که هرگز حیات سابق خود را پیدا نکردند، زیاد نیستند. کلمبیا و ریچموند همگی از دل ویرانی‌های به‌بارآمده از جنگ داخلی آمریکا نجات یافته‌اند و همچنان به عنوان مرکز ایالت ادامه‌ی حیات می‌دهند.

شییکاگو پس از آتش‌سوزی سال ۱۸۷۱ مقاوم‌تر از قبل به پا خاست، همان‌طور که سان‌فرانسیسکو از دل زمین‌لرزه و آتش‌سوزی‌های سال ۱۹۰۶. هیروشیما و ناگازاکی، به‌رغم اضطراب و وحشت ناشی از حمله‌ی اتمی، هنوز پابرجا هستند. درسدن و کاونتری دوباره ساخته شده‌اند. ورشو که ۶۱ درصد از جمعیت یک میلیون و سیصد هزار نفری خود را در خلال جنگ جهانی دوم از دست داده بود، سال ۱۹۶۷ از جمعیت پیش از جنگش پیشی گرفت. حتی زمانی که هنوز آتش جنگ شعله‌ور بود، برنامه‌ریزان و طراحان شهری دوراندیش مخفیانه مشغول جمع‌آوری اسناد و مدارک شهری‌ای شدند که نازی‌ها به شکلی نظام‌مند در حال نابود کردن‌شان بودند. پس از جنگ، برنامه‌ریزان و طراحان شهری ورشو در حالی که فضاهای داخلی را مدرن و امروزی می‌کردند، نه‌چندان خلاقانه اما با دقت زیاد نماهای بیرونی صدها ساختمان در شهر قدیم و شهر جدید را از روی الگوی قدیمی و مثل گذشته ساختند.

آن‌ها با حفظ الگوی خیابان‌های قدیمی، تنها به کشیدن یک آزادراه بزرگ از زیر مرکز شهر بسنده کردند. (۴)

پرماجراتراز همه‌ی این‌ها شاید داستان تانگشان چین باشد. سال ۱۹۷۶ در این شهر که در شمال شرقی پکن قرار گرفته زمین لرزه‌ای مهیب، جان حداقل دویست و چهل هزار نفر - و شاید بیش از دو برابر این عدد - از جمعیت یک میلیونی را گرفت. در طول یک دهه، مقامات چینی شهر را در قالب یک شبکه‌ی پیچ‌درپیچ از پروژه‌های مسکونی بتنی شش طبقه بازسازی کردند. (۵) ژانویه سال ۲۰۰۲ در حالی که جهان نظاره‌گر درگیری‌ها و نبردهای افغانستان بود، نیمی از شهر گوما در کنگو (با جمعیت چهارصد هزار نفر) زیر گدازه‌های آتش فشان ناپدید شد. با این حال، عده‌ای معتقدند که شهر گوما در آینده تغییر مکان می‌دهد و به حیاتش ادامه خواهد داد. (۶) آیا کسی شک دارد که کابل و قندهار - یا بغداد و بصره - پس از پایان جنگ‌های طولانی، دوباره سر برمی‌آورند؟

پدیده‌ی تاب‌آوری جنبه‌های دیگری هم دارد. درست همان‌طور که مکان‌های معاصر پس از ویرانی دوباره‌سازی<sup>۱</sup> می‌شوند، خیلی از مکان‌های تخریب‌شده در اعصار دورتر - شهرهای رومی نظیر پمپئی یا تیمگاد در الجزایر کنونی یا سکونت‌گاه‌های آمریکایی پیش از کریستف کلمب - به اشکال مختلف ادامه‌ی حیات داده‌اند. مثلاً بعضی از این «شهرهای گمشده» به عنوان مکان‌هایی برای گردشگری، آموزش، یادمان و حتی اسطوره‌بازیابی شده‌اند. حتی سنت پیرامروزه در قالب شهری پنج‌هزار نفری و به منزله‌ی مجموعه‌ای سیاحتی متشکل از خرابه‌ها و یک موزه‌ی آتش‌فشان هنوز نفس می‌کشد.

ساختن و دوباره ساختن اغلب با تلاش‌های نه‌چندان بی‌غرضی پیوند می‌خورد که سعی در کنترل و دستکاری معانی دارند. موسولینی با حفاری یادمان‌های باستانی و شکافتن قلب روم برای کشیدن محورهای جدید، آشکارا می‌کوشید تا با شکوه و عظمت باستانی رقابت کند. هیتلر و اشپیر نقشه کشیده بودند تا به جای برلین، ژرمانیایی به پا کنند که عظمت و قامتش امپراتوری‌های گذشته را تحت الشعاع قرار دهد. حتی صدام حسین بی‌اعتنا به اندک بازمانده‌های باستان‌شناختی، دست به خلق دوباره‌ی بابل زد. (۷)

شهرها جزو بادوام‌ترین ساخته‌های بشر هستند که هر بلایی، از زمین‌لرزه‌ها تا بمب‌های هوشمند، ممکن است بر سر آن‌ها نازل شود. شهرها چه زمانی که به منظور احیا و رونق زندگی جاری شهری بازسازی می‌شوند و چه زمانی که به منظور یادبود و بازدیدهای ادواری دوباره‌سازی می‌شوند، یک نکته را یادآوری می‌کنند: به ندرت ممکن است شهر مهمی کاملاً و برای همیشه محو شود.

اما این‌که چرا روند این‌گونه است و این‌که چرا با وجود ازدیاد و پیشرفت سازوکارهای تخریب و نابودسازی، نرخ تاب‌آوری از ابتدای قرن نوزده افزایش یافته است، چندان روشن نیست. آیا این قضیه مربوط به ظهور و خیزش دولت-ملت‌ها یا گسترش نظام سرمایه‌داری است؟ رشد صنعت بیمه در این میان چقدر نقش دارد؟ نقش سازمان‌های امداد رسان بین‌المللی یا رسانه‌های پیام‌رسان جهانی چیست؟ چرا و دقیقاً به چه دلیلی شهرها بازسازی می‌شوند؟ پاسخ به این سؤال‌ها مستلزم انجام یک پژوهش تطبیقی گسترده است. چالش اصلی ما ساخت چارچوبی برای فهم شباهت‌ها و تفاوت‌های کلیدی در مجموعه‌ی وسیعی از انواع زندگی شهری پس از فاجعه است. به عبارتی در پی پاسخ این پرسش هستیم که شهرهای مدرن چگونه از پس فاجعه برمی‌آیند.

فاجعه‌ی شهری، مانند تاب‌آوری شهری، اشکال گوناگونی دارد و می‌توان آن را به روش‌های مختلفی طبقه‌بندی کرد. نخستین مسئله به مقیاس ویرانی برمی‌گردد؛ چیزی که از یک ناحیه‌ی کوچک و معجزاً تا یک شهر کامل (یا حتی محدوده‌ای بالقوه بزرگ‌تر) می‌تواند وسعت یابد. در گام دوم، فجایع بر حسب تلفات انسانی‌شان ارزیابی می‌شوند؛ بر حسب مرگ‌ومیر و اختلالی که در زندگی موجب می‌شوند. در مرحله‌ی بعد، ویرانی‌ها را بر اساس علت احتمالی‌شان صورت‌بندی<sup>۱</sup> می‌کنند: برخی از فاجعه‌ها ناشی از نیروهای غیرقابل‌کنترل و عظیم طبیعت هستند، نظیر زمین‌لرزه‌ها و آب‌لرزه‌ها<sup>۲</sup>؛ برخی دیگر در نتیجه‌ی ترکیبی از نیروهای طبیعی و کنش‌های انسانی اتفاق می‌افتند، نظیر آتش‌سوزی‌ها؛ و برخی پیامد خواست عمده‌ی انسان‌ها هستند، حالا یا

---

1. Configuration

2. Tsunami

قشون فاتح و بمب افکن‌های هوایی دشمن مسبب آن هستند یا صرفاً یک تروریست پشت ماجراست. گاهی اوقات فجایع اجتماعی و سیاسی به خاطر اقدامات داخلی به وقوع می‌پیوندند، اغلب توسط رژیم‌هایی که برای مدرنیزاسیون سریع و گسترده دست به بازسازی کامل می‌زنند. و سرانجام برخی فجایع هم اقتصادی هستند و در نتیجه‌ی تغییرات جمعیتی، پیشامدهای اساسی یا بحران‌های صنعتی و تجاری به وجود می‌آیند و اغلب با مهاجرت‌های عظیم جمعیتی، کاهش سرمایه‌گذاری در بخش زیرساختی و ساخت‌وساز، و حتی با خالی و متروک شدن شهرها در مقیاس بزرگ‌تر همراه هستند. این شقّ آخراز فجایع - که مظهر آن اُفت شدید جمعیتی است و بسیاری از شهرهای آمریکایی موسوم به نواحی زنگارگرفته<sup>۱</sup> نظیر دیترویت پس از سال‌های ۱۹۵۰ متحمل آن شدند - اغلب پیامد مجموعه‌ای از اتفاقات تروماتیک<sup>۲</sup> هستند نه یک فاجعه‌ی منفرد. زوال و فروپاشی اجتماعی اقتصادی طولانی‌مدت تداوم تاب‌آوری شهری را بی‌نهایت دشوار می‌سازد.

فجایع برحسب مقیاس و منشأ، تفاوت‌های زیادی با هم دارند و این تفاوت‌ها در دسته‌بندی‌ها کاملاً به چشم می‌آیند. برخی از فجایع بزرگ مقیاس صدمات گسترده و سنگینی بر ساختمان‌ها وارد می‌آورند اما به نسبت تلفات جانی چندانی در پی ندارند، نظیر آتش‌سوزی بزرگ لندن در سال ۱۶۶۶ یا غارت شهرهای خالی از سکنه، یا نمونه‌هایی از شورش و آتش‌سوزی در محله‌ها بر سر موضوعات حقوق مدنی یا حتی تخریب محله‌هایی مشخص و تحت‌کنترل به خاطر برنامه‌های نوسازی شهری. اقداماتی شبیه به این آخری که با شکافتن عامدانه‌ی بافت‌های شهری همراه است، لزوماً به نابودی و زوال منتهی نمی‌شود اما آسیب‌های روانی آن اغلب عمیق و جدی است. مقاله‌ی کلاسیک مارک فراید، غصه خوردن برای خانه‌ی از دست رفته، با بررسی

---

۱. Rust Belt: اشاره به نواحی ای در ایالات متحده آمریکا دارد که به خصوص پس از سال ۱۹۸۰ به دلیل تحلیل رفتن بخش‌هایی که تا پیش از آن به لحاظ صنعتی قدرتمند بودند، به خاطر روند‌های کلان‌تر صنعتی‌زدایی به تدریج جمعیت خود را از دست دادند، به لحاظ اقتصادی سقوط کردند و از نظر کالبدی فرسوده و ویران شدند.

۲. Trauma: تروما جراحات‌های جسمی و روحی کسانی است که تجارب سختی را خارج از الگوهای طبیعی زندگی‌شان از سر گذرانده‌اند. رخداد‌های تروماتیک اغلب همچون انقطاعی ناگهانی و خشن در نظم موجود هستند، تجربه‌ی متعارف ما از جهان را دگرگون می‌کنند و ارزش‌های تثبیت‌شده‌ی اخلاقی، وجدانی، اجتماعی و سیاسی را به چالش می‌کشند. تجربه‌ی تروما تنها محدود به افراد نیست و کل یک فرهنگ یا جامعه ممکن است از آن رنج ببرد.

## | شهرها دوباره به پا می‌خیزند |

رنج و خسارت وارده بر آن‌هایی که مجبور به بیرون رفتن از بخش غربی شهر بوستون شده بودند، به خوبی این مسئله را نشان می‌دهد. (۸) در سردیگر طیف، ویرانی‌های بزرگ شهری‌ای قرار دارند که به شکلی ناگهانی و در یک لحظه باعث کشته شدن ده‌ها یا حتی صدها انسان شده‌اند. نوع دیگر ویرانی، تخریب‌های نسبتاً شدیدی هستند که گاه به شکلی عامدانه مناطق متراکم مسکونی را هدف قرار می‌دهند و به رغم به جای گذاشتن تلفات سنگین انسانی، محیط‌های ساخته‌شده‌ی پیرامونی را دست‌نخورده باقی می‌گذارند. سرانجام، این احتمال هم وجود دارد که ویرانی ناشی از مواد بیولوژیکی، شیمیایی یا ذرات اتمی باشد. این مکانیسم‌ها بدون تأثیر مستقیم بر روی محیط ساخته‌شده، موجب مرگ افراد غیرنظامی می‌شوند، چیزی که بی‌شباهت به نحوه‌ی عملکرد طاعون سیاه در اعصار قدیمی‌تر نیست.

نمونه	علت خسارت / مرگ	انواع فاجعه
<b>فجایع طبیعی</b>		
شیکاگو، ۱۸۷۱ لندن، ۱۶۶۶	سوختن	آتش‌سوزی
سان فرانسیسکو، ۱۹۰۶ تانگشان، ۱۹۷۶	آتش / فروریزی ساختمانی	زمین‌لرزه
لیسبون، ۱۷۵۵	غرق شدن	سیل / موج جزر و مدی
نیالا در سودان، ۲۰۰۰	گرسنگی	خشکسالی
سنت پیر، ۱۹۰۲ پمپئی، سال ۷۹ پس از میلاد	گدازه‌های آتش‌فشانی	آتش‌فشان
چیتاگونگ در بنگلادش، ۱۹۷۰	مریضی / فروریزی	توفان شدید / توفان دریایی
طاعون، میانه‌ی قرن ۱۴	مریضی	بیماری همه‌گیر
<b>فجایع انسانی</b>		
<b>تصادفی و غیرمنتظره</b>		
بوپال در هند، ۱۹۸۴	آلودگی و فساد	خرابکاری / پیشامدهای صنعتی
چرنوبیل، ۱۹۸۶	پرتوافکنی (مواد رادیواکتیو)	سوانح هسته‌ای

## | شهرآز نو |

عمدی، نشانه رفتن مکان‌ها		
بیروت، دهه‌ی ۱۸۶۴، ۱۹۸۰	بمباران/تیراندازی ایجاد حریق سلاح‌های بیولوژیکی سلاح‌های شیمیایی	جنگ داخلی
جنگ جهانی اول و دوم هیروشیما، ۱۹۴۵	بمباران/تیراندازی سلاح‌های هسته‌ای سلاح‌های بیولوژیکی سلاح‌های شیمیایی	جنگ بین‌المللی
حمله‌ی یازده سپتامبر	انفجار/هواپیماری سلاح‌های بیولوژیکی سلاح‌های شیمیایی سلاح‌های هسته‌ای	تروریسم بین‌المللی
اکلاه‌ماسیتی، ۱۹۹۵ حلبچه، ۱۹۸۸	انفجار سلاح‌های بیولوژیکی سلاح‌های شیمیایی سلاح‌های هسته‌ای	عملیات تروریستی داخلی
شهرهای آمریکا، دهه‌ی ۱۹۶۰ لس آنجلس، ۱۹۹۲	تیراندازی/ایجاد حریق	شورش‌ها/اغتشاشات مدنی
شهرهای آمریکا، دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰	جابه‌جا کردن / از جای خود بیرون کردن	پاک‌سازی/نوسازی شهری

### جدول ۱.۱ گونه‌شناسی فاجعه

در هر یک از این سناریوهای کلی، تأثیر ویرانی شهری لزوماً متناسب با مقیاس تهاجم نیست. میزان تأثیر عمدتاً ناشی از معنایی است که فاجعه برای بازماندگان از خود به جای می‌گذارد، حتی برای دیگرانی که دور از کانون تخریب کالبدی<sup>۱</sup> زندگی می‌کنند. در این معنا، تروما مدت‌ها پس از ترمیم اثرات کالبدی فاجعه همچنان بر جای می‌ماند. این درست که خیلی از شهروندان برای مدت زمانی طولانی بار تأثیرات عاطفی ناشی از فاجعه را به دوش می‌کشند اما آن‌ها تنها نیستند و چه بسیار شهرهایی که خود نیز جراحاتی عمیق می‌بینند. یک شهر جراحی دیده نه تنها مجبور است صدمات کالبدی و مصائب اقتصادی را تاب بیاورد که می‌بایست با تصویر

۱. Physical: کلمه‌ی «کالبدی» اشاره به بدن یا جسم شهردارد؛ ساختمان‌ها، خیابان‌ها، زیرساخت‌ها و... این‌ها همگی جسم یک شهر را می‌سازند. فعالیت‌ها، رفتارها، تجربه‌ها و قصه‌های آدم‌ها درون و میان همین مکان‌ها و فضاها شکل می‌گیرند و به جریان می‌افتند.

آسیب‌دیده‌ی خویش نیز سر کند. در نمونه‌ی حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ -رخدادی که کشور آمریکا را ولور برای مدتی کوتاه متحد کرد- پثواک نمادین انفجارها در فاصله‌ی دو هزار مایلی از کانون حادثه تقریباً همان قدر قدرتمند بود که در مرکز منهتن. پیامدهای گسترده‌تر فاجعه تا حدودی در قالب تأثیرهای اقتصادی نمود پیدا می‌کند: پیامدهای موجی شکل اختلال در تجارت و سرمایه‌گذاری در مناطق پیرامونی یا به شکلی گسترده‌تر در بازارهای جهانی. به علاوه، در نمونه‌هایی که در آن‌ها ویرانی متوجه مکان‌های خاص نمادین و مهم است، فاجعه پرده از سیاست‌های رقیب در جنگ قدرت‌های محلی و ارتباطات بین‌المللی برمی‌دارد و دست‌شان را برای فعالیت باز می‌گذارد.

منشأ فاجعه نیز تأثیر عمیقی بر تاب‌آوری شهری دارد. در نمونه‌هایی که منشأ ویرانی عموماً به نیروهای طبیعی بازمی‌گردد (کار خدا)، همدردی با ساکنان شهر و کمک‌های بشردوستانه به آن‌ها بیشتر است و اغلب برای جلوگیری از بروز نمونه‌های مشابه فاجعه هشدارهایی (معمولاً بی‌تأثیر) هم درباره‌ی خطرات بازسازی شهر در مکان‌های آسیب‌پذیر داده می‌شود. چنین چرخه‌هایی به بهترین شکل در تصویر مایک دیویس از لس‌آنجلس در کتاب اکولوژی ترس (۹) تجسم یافته‌اند. معمولاً برخی از الگوهای شهری و شیوه‌های ساختمان‌سازی از دلایل مهم ویرانی هستند اما اغلب و برحسب عادت این قبیل فجایع شهری به عوامل غیرانسانی نسبت داده می‌شود. در سوی مقابل طیف، تاریخ پر از شهرهایی است که بنبند وجودشان مورد هجوم نیروهای انسانی قرار گرفته است. ویرانی شهرها را مانند ابزاری برای تغییرات سیاسی هم در نظر می‌گیرند. ویرانی شهر ثابت می‌کند که تغییر سیاسی مورد نظر صد درصد و با موفقیت به وقوع پیوسته است. از مسجد/کلیسای کوردوبا تا حرم شریف (کوه معبد) در بیت‌المقدس، خط آسمان<sup>۱</sup> شهرها به شکلی نمادین رفت‌وآمد سلسله‌ها را یادآور می‌شود. با نگاه دقیق به آنچه ساخته می‌شود، می‌توانیم ببینیم چه کسی

---

۱. SkyLine: خط آسمان هر شهر خط اتصال ساختمان‌های آن با آسمان است، همان مرزی که تلاقی‌گاه این دواست اما در معنایی گسترده‌تر به دورنمای شهری و چشم‌انداز ساختمان‌ها اشاره می‌کند. بعضی از شهرهای جهان مانند نیویورک به خاطر ساختمان‌های شاخص‌شان، خط آسمان معروف و شناخته‌شده‌ای دارند.

در قدرت است و چه کسی نیست. در شهرهایی با سابقه‌ی شهرنشینی طولانی، این سلسله‌ها در لایه‌های چشم‌انداز شهر جای گرفته‌اند.

در طول سده‌ی گذشته، احتمال وارد کردن صدمه‌ای اساسی به شهرها بدون فتح یا تسخیر واقعی آن‌ها روزبه‌روز بیشتر شده است. جنگ از راه دور دیگر صرفاً محدود به استقرار آتش‌بارها در فاصله‌ای دور نیست بلکه شامل بمباران‌های هوایی و حملات موشکی هم می‌شود که با روانه کردن طوفانی از آتش و جنگ‌افزار، ویرانی همگانی و بزرگی ایجاد می‌کنند. طی صدها سال جنگ و نبرد، این نیروهای نظامی بودند که بیش از همه متحمل فشار و تلفات می‌شدند اما در چند دهه‌ی گذشته بیشتر اوقات غیرنظامی‌ها هدف اصلی و قربانی نهایی جنگ‌ها و حملات بوده‌اند. با وجود چنین انفصال فضایی فزاینده‌ای میان حمله‌کننده و حمله‌شونده، هیچ بعید نیست که ویرانی بی‌هرگونه هشدار و بی‌آنکه دیگر خبری از شناسایی هویت مقصر باشد. اما از سوی دیگر شهرها حکم میدان جنگ را هم دارند. نبردهای شهری امروزه یکی از ملتهب‌ترین عرصه‌های مباحث علوم نظامی به شمار می‌آیند و در قالب این بحث‌ها درباره‌ی انواع «شیوه‌های درگیری»، از یورش‌های سریع تا تخلیه‌ی سفارتخانه‌ها و حتی نبردهای شهری ادامه‌دار، پژوهش‌هایی صورت می‌گیرد. (۱۰)

بررسی مثال‌های گوناگون فجایع شهری و بازیابی و التیام شهرهای فاجعه‌دیده بسیار مهم است اما باید درباره‌ی وجوه مشترک نامنتظر میان نمونه‌های مزبور هم تحقیق کرد. بررسی نمونه‌های تاریخی توجه ما را به مسائلی فوری و اضطراری جلب می‌کند که در گذشته هنگام تلاش شهرها و ساکنان‌شان برای بازسازی مطرح می‌شدند. این موضوع ما را قادر می‌سازد تا به تنوع سیاست‌های طراحی به‌کارگرفته‌شده در بازسازی‌ها پی ببریم. سیاست‌های طراحی متأثر از دو فرم درهم‌تنیده هستند: سیاست‌های سلسله‌های نمادین<sup>۲</sup> و سیاست‌های فرایندهای نهادی. چطور قدرت نمادین نهفته در محیط ساخته‌شده جذابیتهای ایجاد می‌کند که

---

1. Recovery

۲. اشاره به سلسله‌ها و حکومت‌هایی که از پی هم می‌آیند و هر یک برای مدت زمان مشخصی سیاست و خط‌مشی ویژه‌ی خود را اعمال می‌کنند.



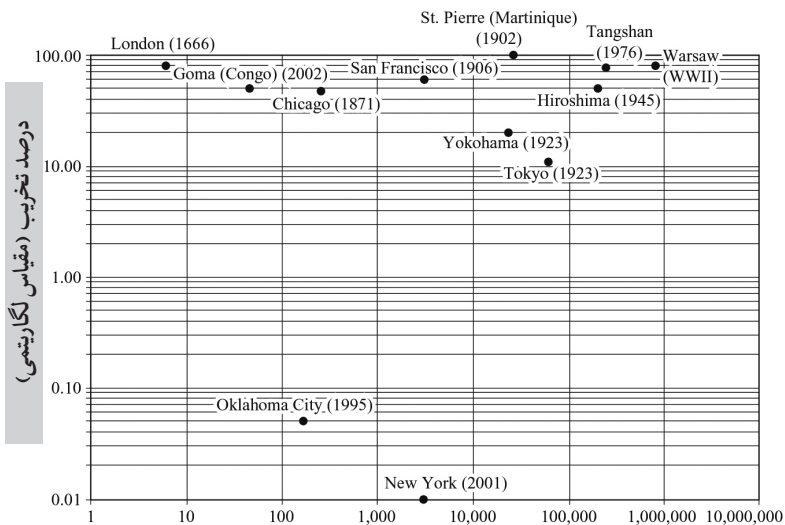
موجب یورش به آن مکان می‌شود و همزمان به صدور فرمانی برای بازیابی و التیامش منجر می‌شود؟ فرایندهای ویژه‌ی بازیابی درباره‌ی نحوه‌ی تعادل قدرت در جامعه‌ای که خواستار بازسازی است چه حرف‌هایی برای گفتن دارند؟ کدام بینش به کار ساخت در آینده می‌آید و چرا؟

مصادیق زیادی از بازسازی‌های پسا فاجعه در شهرهای خاص وجود دارند، با این حال محققان اندکی برای مقایسه‌ی میان فرهنگی تلاش کرده‌اند (آن‌هم به تازگی) و در این میان باز شمار کمتری تاب‌آوری شهری در مواجهه با فجایع طبیعی را با تاب‌آوری در برابر بلایای به‌بارآمده توسط انسان‌ها نظیر جنگ‌ها و حملات تروریستی مقایسه کرده‌اند. (۱۱)

مقایسه‌ی چند شهر جراحی‌دیده‌ی منتخب و متنوع روی یک نمودار واحد، نتایج بیش‌وکم چالش‌برانگیز و در عین حال هولناکی پیش روی ما می‌گذارد. جدول ۲.۱ پاسخ به دو سؤال معمول درباره‌ی فجایع را روی نمودار نشان می‌دهد: چه تعداد جان باختند؟ و میزان خرابی چقدر بود؟ این سؤالات معرف معیارهای خام و ناقصی برای سنجش تروما هستند اما تفاوت‌های چشمگیری را در خصوص مقیاس و ماهیت تراژدی‌های بزرگ شهری نشان می‌دهند. در محور افقی، نمودار با استفاده از مقیاس لگاریتمی خسارات جانی را اندازه می‌گیرد. نتایج، به رغم یأس‌آور بودن‌شان، اطلاعات ارزشمندی را آشکار می‌کنند. می‌توانیم ببینیم که تنها تعداد اندکی از مردم در آتش‌سوزی بزرگ لندن جان سپردند، در حالی که هشتاد درصد شهر به کلی ویران شد.

در مقابل، زمانی که زمین‌لرزه درصد مشابهی از شهرتانگشان را با خاک یکسان کرد، میزان تلفات به حداقل دو بیست و پنجاه هزار نفر رسید و شهر ورشو با هشتاد درصد ویرانی هشتصد هزار نفر از جمعیت ساکن یک میلیون و سیصد هزار نفری‌اش را در خلال سال‌های جنگ جهانی دوم از دست داد. از یک منظر گسترده‌تر، حملات تروریستی به اُکلاه‌ماسیتی (۱۹۹۵) و شهر نیویورک (۲۰۰۱) معرف پدیده‌ای کاملاً متفاوت هستند، چرا که تمام وحشت ویرانی و تلفات جانی در آن‌ها متمرکز در بخش‌های کوچکی از شهرهای بزرگ محل وقوع‌شان بود. ما صحبت از وقوع

فاجعه‌ی شهری در اکلاهما سیتی و شهر نیویورک می‌کنیم اما رخدادهای مزبور در واقع حملاتی به ساختمان‌های این شهرها بوده‌اند، نه حمله به شهر. این نکته به معنای کم‌اهمیت جلوه دادن تأثیر حمله‌های مزبور نیست اما به هر رو به ما یادآوری می‌کند که شهرهای آمریکایی - دست‌کم پس از کریستف کلمب - هرگز با تروماهای وسیعی که شهرهای واقع در بخش راست و فوقانی این نمودار از سر گذرانده‌اند، مواجه نشده‌اند.



تعداد افراد کشته شده (مقیاس لگاریتمی)

جدول ۲.۱  
شهرهای فاجعه‌دیده

چنین نموداری به رغم آزردهندگی اجتناب‌ناپذیرش سؤالات زیادی را درباره‌ی روش و سیستم اندازه‌گیری پیش می‌کشد. به سؤالات ظاهراً ساده‌ای مثل این که «چه تعداد جان باختند؟» و «میزان خرابی چقدر بود؟» نمی‌توان آسان پاسخ داد. در موارد زیادی، میزان تلفات مورد تردید است و هرگز نمی‌توان تمام و کمال آن را محاسبه کرد؛ دلایل سیاسی هم در این میان بی‌تأثیر نیست. به علاوه، تأکید بر روی مرگ باعث بی‌توجهی به طیف گسترده‌تری از صدمات و بیماری‌ها می‌شود که گُشنده نیستند

اما تروماتیک محسوب می‌شوند. امواج ادامه‌دار ناشی از فروپاشی روان‌شناختی یکی از همین صدمات است که بازماندگان فاجعه و کسانی که از فاجعه دور بوده‌اند و جان سالم به در برده‌اند اما خود را قربانی آن می‌دانند، مجبورند با آن‌ها سرکنند. به همین ترتیب، حساب کردن میزان خرابی‌ها نیز کار دشواری است. یکی ممکن است فقط ساختمان‌ها را بشمارد، در حالی که این شیوه پیچیدگی‌های فرم شهری را در نظر نمی‌گیرد و این پرسش را پیش می‌کشد که چه زمان می‌توان گفت یک ساختمان به‌کل تخریب شده است. راه دیگر بررسی درصد مناطق ساختمانی آسیب‌دیده است که باز هم کار دشواری است و دسترسی به داده‌های قابل‌اعتماد و یکدست به این سادگی‌ها نیست، چون هیچ اتفاق نظری درباره‌ی حد و اندازه‌ی آستانه‌ی تخریب وجود ندارد. به علاوه، صحبت از درصد و مسائل مرتبط با آن مستلزم شناختی واضح و شفاف از بستری است که در آن ویرانی اندازه‌گیری می‌شود: درصد از چه چیزی؟ یا دقیق‌تر، درصد از چه جایی؟

وقتی پای تخریب مرکز تجارت جهانی در میان است، آیا باید منتهن را به عنوان بستر شهری مربوط به آن در نظر گرفت یا کل شهر نیویورک، یا حتی بزرگ‌تر، ایالت سه‌بخشی نیویورک را؟ چنین پرسش‌هایی شاید چندان اهمیت نداشته باشند، چرا که در هر حال داریم از چیزی کمتر از یک هزارم محدوده‌ی مورد نظر صحبت می‌کنیم. در یک شهر جهانی با اجاره‌بهای بالای دفترها و ارتباط‌های متقابل جهانی، تخریب نه بر مبنای هکتار، که بر حسب دلار و یورو محاسبه می‌شود. ترومای ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ بر خیلی چیزها تأثیر گذاشت؛ دوام و موفقیت کسب‌وکارهای محلی، تجهیزات اداری درجه‌یک در مرکز منتهن، تجارت گردشگری در شهر نیویورک، زیرساخت‌های حمل‌ونقل منطقه‌ای، صنعت بیمه و صدها جنبه‌ی مرتبط دیگر که مستقیم و غیرمستقیم بر زندگی در منطقه‌ی نیویورک و فراتر از آن تأثیر می‌گذارند. خلاصه این‌که حتی اگر اعداد و ارقام این نمودار هم به نسبت دقیق باشند، آن‌ها فقط به ماهیت و مقیاس ویرانی که صورت خلاصه شده‌شان در نمودار فوق آمده، اشاره‌ی مختصری می‌کنند. جنگ جهانی، بنا به تعریف، مخاطب جهانی را متأثر می‌سازد اما حتی فجایع کوچک‌تر هم به خاطر مکان وقوع و جایگاه نمادین‌شان، هر روز بیشتر از قبل

توجهات جهانی را به سمت خود جلب می‌کنند. خیلی از حوادث تراژیک بیشتر از یازده سپتامبر موجب ویرانی و تلفات جانی شده‌اند اما رسانه‌های جهانی تأثیر حملات سال ۲۰۰۱ را در کسری از ثانیه در معرض دید همگان قرار دادند. از شبکه‌های تلویزیونی تا صفحات اول روزنامه‌ها، چه در سطح محلی و چه در تراز جهانی، تصاویر دلخراشی در اقصی نقاط جهان پخش شدند. مرکز تجارت جهانی کارمندان و بازدیدکنندگانی از سرتاسر جهان را در خود جای می‌داد. نبود کردن آن نه تنها به معنای حذف نمادی کلیدی از نیویورک بود، که به اقتصاد جهانی نیز ضربه می‌زد و آن را در مرکز توجه قرار می‌داد.

### سنجش بازیابی

اکنون نوبت آن است که درباره‌ی مسئله‌ی پیچیده‌ی بازیابی صحبت کنیم. بازیابی شهر چه معنایی دارد؟ این موضوع کاملاً به این بستگی دارد که وقتی می‌گوییم «شهر»، منظورمان چه چیزی و چه کسی است، و وقتی می‌گوییم «بازیابی» چه در نظر داریم. آیا می‌توان «شهر» را برحسب ساختمان‌ها و زیرساخت‌هایش تعریف کرد؟ واضح است که این بخشی از پاسخ است اما نمی‌تواند کافی باشد. شهرها ذاتاً با تراکم نسبی ساکنان، نهادهای فرهنگی و فرصت‌های تجاری‌شان شناخته می‌شوند، لذا بازیابی باید بازگشت به وضعیت عادی در روابط اجتماعی و اقتصادی میان افراد را هم دربرگیرد؛ حتی اگر این وضعیت عادی چیزی جز تکرار و امتداد نابرابری‌های روزگار پیش از فاجعه نباشد. اما آیا این کافی است که بگوییم شهر زمانی بازیابی شده که مجموع جمعیت آن به میزان پیش از فاجعه برسد؟ در برخی موارد، زمانی که میزان تلفات جانی و بی‌خانمانی بالاست، تاب‌آوری عددی جمعیت شاید نشانه‌ی موجهی برای بازیابی باشد. برای شهرهایی که درصد عظیمی از جمعیت خود را از دست داده‌اند، احیا و مرمت شهر به عنوان مکانی برای مأوا گزیدن، به خودی خود یک دستاورد چشمگیر است اما بعضی از افراد بازیابی را برحسب قالب‌های ذهنی

متفاوتی می‌سنجند که مبتنی بر آموزش حرفه‌ای یا تعلق خاطر شخصی‌شان به آدم‌ها و مکان‌هاست. نگاه اقتصاددان‌ها معطوف به احیای فعالیت‌های اقتصادی است؛ برنامه‌ریزان حمل‌ونقل در پی سنجش جریان‌های ترافیکی محلی و منطقه‌ای هستند؛ طراحان به اصلاح منظر خیابان و خلق یادمان‌ها و ساختمان‌های جدید فکر می‌کنند و روان‌شناس‌ها، روحانیون و معلم‌ها مبنای ارزیابی‌شان را بر سعادت و بهروزی عاطفی افراد می‌گذارند. به نظر کسانی که می‌توانند در برابرین چارچوب‌های حرفه‌ای مقاومت کنند، بازیابی به معنای جستجویی مدام برای رسیدن به یک «وضعیت عادی جدید» است.

فرایند بازیابی و التیام شهر پنجره‌ای است به سوی ساختار قدرت در جامعه‌ای که آسیبی جدی دیده. بنابراین فهم معنای فجایع شهری مستلزم چیزی بیش از بررسی نهادهای مختلفی است که جوامع برای مدیریت بازیابی شهر تشکیل می‌دهند. این نهادها - نظیر سازمان‌های پدافند شهری، دستگاه‌های اداری اجرای قانون، انجمن‌های خیریه، کارگزاران بیمه و صندوق‌های جبران خسارت قربانی‌ها - قطعاً نقشی اساسی در تاب‌آوری شهری دارند اما وجه کلان فرهنگی در فرایند بازیابی، فارغ از میزان اهمیت و هراس‌انگیزی این فرایند، چیزی بیش از مسئله‌ی «مدیریت فاجعه» است. آنچه ما «بازیابی» می‌نامیم در سطحی فراتر، به مسئله‌ی عدالت و ارزش‌ها و باورهای مرتبط با آن‌ها ربط دارد. چه کسی اولویت‌ها را در بازیابی اجتماعات تعیین می‌کند؟ چطور به نیازهای ساکنان کم‌درآمد در میان مطالبات ضروری ناشی از مشاغل مختل شده بها داده می‌شود؟ چه کسی تصمیم می‌گیرد که چه چیزی کجا ساخته شود و چه صدایی حاوی روایت‌های غالبی است که پرده از معنای اتفاقات برمی‌دارند؟ چه کسانی مجبور به جابه‌جایی می‌شوند آن زمان که به نام بازیابی، امکانات و تسهیلات جدید ساخته می‌شود؟ سازمان‌ها و ادارات غیرمحلی، سیاست‌های ملی کمک‌رسان به فاجعه و سازمان‌های بین‌المللی امدادرسان در تدوین دستورالعمل‌های بازسازی چه نقشی دارند؟ چطور رهبران شهری می‌توانند داغ عمیقی را که این مصائب برپیشانی شهر حک کرده‌اند، پاک کنند؟ در این میان جای معماری خیال‌پردازانه و برنامه‌ریزی شهری بلندمدت کجاست؟

## به یاد سپردن فاجعه

معماران، هنرمندان و طراحان شهری اغلب مایل اند تصمیم‌گیری درباره‌ی یکی دیگر از ابعاد کلیدی بازیابی را هم در حدود اختیارات خود بدانند: چطور یک فاجعه باید تفسیر و به یاد سپرده شود؟ تجزیه و تحلیل یک یادبود بیش از هر چیز با این مسئله سروکار دارد که آنچه به یاد آورده می‌شود را چطور انتخاب کنیم و نه فقط چطور، که چه وقت و توسط چه کسانی. بی‌گمان فرایندهایی در کار هستند که به کمک آن‌ها یادآوری مستقیم جای خود را به یادبود، انتزاع و استعاره می‌دهد. توجه به فرایندهای درونی مواجهه با ضایعات عظیم و کاویدن چالش‌های زیباشناسانه‌ی هنرمندان و معمارانی که در محیط‌های انباشته از احساسات کار می‌کنند، مهم است اما باید به همان میزان به فرایندهای اجتماعی، سیاسی و طراحانه‌ی مؤثر در مقیاس‌های محله، شهر و محدوده‌های فراتر از آن نیز توجه داشت.

فرایندهای برنامه‌ریزی شهری ارتباط تنگاتنگی با مسئله‌ی خاطره و به یاد آوردن دارند. یادمان‌های رسمی اغلب سال‌ها طول می‌کشد تا به بار بنشینند اما فرایند به خاطر آوردن تقریباً درجا و بی‌درنگ آغاز می‌شود. ادوارد لیننتال در کتاب بمباران ناتمام: اکلاه‌سیتی در خاطره‌ی آمریکایی که در پاییز سال ۲۰۰۱ منتشر شد، با نقل اتفاقات بعد از حمله‌ی تروریستی ۱۹ آوریل ۱۹۹۵ به ساختمان فدرال مورا، از سه شیوه‌ی موازی برای کنار آمدن با چنین رخداد تروماتیکی صحبت می‌کند. لیننتال روش اول را «روایت پیش‌رونده»<sup>۱</sup> می‌نامد، روایتی که در آن تأکید اصلی روی اقدامات قهرمانانه‌ی بازیابی است. خیلی از پیام‌های غالب و مسلط از همین نگاه نشئت می‌گیرند: آشکال مختلف نمایش میهن پرستانه، تملق امدادگران و تقاضا برای تسریع برنامه‌های دوباره‌سازی. لیننتال در اکلاهما که باورهای مذهبی در آن نقشی کلیدی دارند، از شیوه‌ی دومی هم نام می‌برد: «روایت رهایی‌بخش»<sup>۲</sup> که در آن بازماندگان و روحانیون شهر این ترومای عظیم و همگانی را از منظری آشکارا مذهبی می‌نگرند و خود را همچون «قومی بازمانده» در پی یافتن جانی تازه و رستگاری می‌پندارند.

---

1. Progressive Narrative

2. Redemptive Narrative

و سرانجام، لیننتال بر چیزی دست می‌گذارد که آن را «روایت زهرناک»<sup>۱</sup> می‌نامد: داستان آن‌هایی که نه آرامش و تسکینی در پیشرفت می‌یابند و نه در ایمان. به قول لیننتال «بازماندگان همیشه با همین داستان‌های ناسازگار و در عین حال مرتبط، به زندگی ادامه می‌دهند؛ تصنیفی که سرگذشت قهرمانانه‌ی امداد و نجات را پاس می‌دارد، دعایی برای استعلا‌ی روح در میان آوارها و مرثیه‌ای از زبان کسانی که برایشان نوزده آوریل همیشه همین امروز است.» (۱۲)

اصطلاح «شهر تاب‌آور»<sup>۲</sup> حاکی از قطعیت و کمال است اما در حقیقت همواره با فرایند جاری بازیابی پیوند خورده و برای خیلی از افراد هرگز کاملاً پایان نمی‌یابد. این اشتباه است که تاب‌آوری شهرها را مبتنی بر جستجویی برای «بستار» بدانیم. برعکس، هدف تاب‌آوری باید قسمی گشودگی فعال و زایا باشد؛ قابلیت مواجهه با امیال و اهداف متضادِ نهفته در فرایندهای چالش‌برانگیز بازیابی و یادآوری و ساماندهی این امیال و اهداف. چالش برنامه‌ریزان و طراحان شهری گذر از میان دو حد افراطی است: نمایش متظاهرانه‌ی پیروزی و یأس عمیق. ما نمی‌توانیم بر رخدادهای تروماتیک کاملاً غلبه کنیم اما می‌توانیم آن‌ها را پشت سرگذاریم و همین کنار آمدن با تروما شکلی از تاب‌آوری است.